

## بهمن، مظهر عقل اول و امشاسپند

### آشتی و نیک اندیشی

سده، طلایه نوبهار و جشن روشنی‌های جاودانه. خضر، مبرشر  
آرمانی انسان‌ها و نماد خرد و آگاهی. (به مناسبت بهمنگان)

جابر عناصری

استادیار مردم‌شناسی و فرهنگ مامه

«طی این مرحله بی همراهی خضر مکن»

«ظلمات بترس از خطر گمراهی»

«حافظه»

«... بهمن نام فرشته‌ای است که تسکین خشم و قهر دهد و آتش غضب را  
فرونشاند، و او مـوکل است بر گاوان و گوسفندان و اکثر چهارپایان، و  
تدبیر امور و مصالحی که ماه بهمن و روز بهمن واقع می‌شود به او تعلق  
دارد. و عقل اول را نیز گویند و نام ماه یازدهم از هر ماه شمسی بودن  
آفتاب در برج دلو و جشن سده که یکی از جشن‌های بزرگ فارسیان است  
در دهم این‌ماه باشد و نام روز دویم است از هرماه شمسی، و بنا بر قاعده  
کلیه فارسیان که چون نام روز با نام ماه موافق آید آن‌روز را عید گیرند  
و در این‌روز جشن سازند.»

(برهان قاطع)

در جهان‌شناسی عامیانه ساکنان فلات ایران - سرزمین نور و زیبایی - همیشه ایام،  
جشنی برپای می‌گشته و هر شادمانی و خوش‌دلی در گرو کشفی و ابتکاری بوده است.  
بر هر ورقی از تقویم پارینه نیاکان سخت‌کوش ما، خاطره‌ای نقش بسته و هر  
روزی رمزی و کشفی به‌همراه داشته است. آن‌گاه که دانه‌ای از خوشه‌ای بر زمین نمناک  
فروغلطید و دگر بار سنبله بست و نان و قوت انسان را فراهم آورد، روز آشنائی به‌پذیر-  
باشی و یوم عزیز گردآوری و انبار کردن محصول بود و آن‌زمان که انسان بر آتش چیره گشت؛  
پرده‌ی ظلمت را درید و به‌سوی نورالانوار رخ برگرداند و سپاس به‌جای آورد و از قتر

اورمزدی و لطف کردگار بهره‌مندگشت.

در آن زمان، نوروز حسن مطلع بهار و مهرگان حسن ختام فصل بزرگ گرما بود. زمستان به دنبال هفت ماه گرمی طبیعت - با یورش سوز و سرمای طاقت‌فرسا و طوفان و کولاک از راه می‌رسید و چاره‌اندیشی برای مقاومت در برابر دیوسپید زمستانی را هشدار می‌داد. گردنه‌ها و کتله‌ها از کاروانیان پاتاوه بر پای و از قطار اشتران امتعه‌بر پشت و راهی کوره راه‌های بی‌پایان خالی می‌گشت. پرندگان مهاجر به دیار گرم جنوب عزیمت می‌کردند و لک‌ها و دورناها، سرگردان آسمان مه‌آلود می‌گشتند. برف و کولاک به‌رپهنه‌ای چابک‌سواری می‌کرد و مدام مردم را به‌زاری می‌کشاند. چله بزرگ زمستانی با ملاحظت و ترحم، از اول دی ماه بر پهن‌دشت طبیعت اطراق می‌کرد و به حسن رفتار مردم را آماده‌می‌نمود تا به‌رجزخوانی چله کوچک اعتنائی نکنند. اما چله کوچک پنجاه روز مانده به نوروز، شتابان و حریص خیمه و خرگاش را حتی در باتلاق‌ها و بیشه‌ها برپا می‌کرد و با عتاب و شتاب در محاذئه تلخین خود با چله بزرگ به‌کج-خوئی سخن می‌گفت که آری تو چهل روز از عمر زمستان را به بطالت تباه کردی اما من پیرزنان و پیرمردان را خانه نشین خواهم ساخت و دست زنان را در طبق‌های خمیر و انگشتان نوع‌روسان را بر دسته کوزه‌های سفالین و جسم و جان نونهالان را در گهواره به سرمای جانگزا از رمق خواهم انداخت: آهای بچه‌ها وقتی که بیایم، دست و پای شما را در قنداق سیاه می‌کنم. آهای پیرمردها! شانه شما را می‌ترکانم. آهای پیر-زنها تنور ناتان را سرد می‌کنم. آهای بره‌ها و بزغاله‌های سپیدپشم و ابلق! در لاشه شما یخ می‌ریزم... افسوس که عمرم کوتاه و پشتم بر بهار است. از سوی دیگر «پیرزنکا»<sup>۱</sup>

۱. همدانی‌ها معتقدند که «اهمن» و «بهمن» دوبرادرند و بچه‌های ننه‌پیرزن. در افسانه‌های محلی، اهمن و بهممن سر کوه می‌روند تا هیزم بیاورند. اما بر نمی‌گردند. ننه پیرزن با این که از سرما می‌لرزد - از زیر کرسی بیرون می‌آید و به طرف کوه می‌رود - دنبال بچه‌هایش. ننه پیرزن بچه‌هایش را نمی‌یابد. آنگاه جارویی آتش می‌زند و دور سرش می‌چرخاند و فریاد می‌زند:

دنیایه آتیش می‌زنم

کو اهمنم کو بهممنم

جارو کله (kole) ورمی دارم

عهده مردم باممنم

تنورها می‌سوزانم

تا گرم سازم داممنم

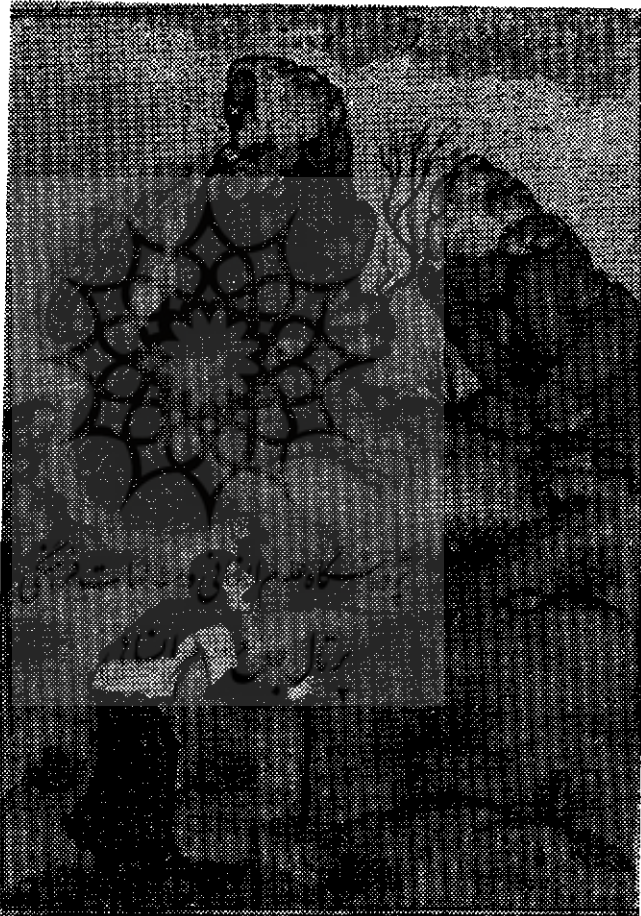
آن وقت جارو را پرتاب می‌کند. اگر به آب افتاد - آن‌سال، سال پر آب و پر برکتی می‌-

در کوه و کتلها سرگردان می‌گشت و جاروئی آتش می‌زد و به دنبال فرزندان گم گشته‌اش -  
اهمن و بهمن - به هر جایی سر می‌کشید و تهدیدکنان فریاد می‌زد:

کو اهنم کو بهمنم

دنیا را آتش می‌زنم (طرح شماره ۱)

و پسر صیاد در کوهستان از زور و صولت سرما، سنگی گران بر دوش می‌گرفت و تا سینه‌دم از کوه به پرتگاه می‌شتافت و بار دیگر جسم سرما گزیده را به قلعه کوه می‌کشاند تا پگاه امید در رسد و نفس بر زمین بیاید و کاروانیان پیکر خسته او را از زیر برف و «بهمن» بیرون آورند و بنگرند که چه سان پرنده پیک بهار را برسینه فشرده است تا برف و بوران، جان خسته‌اش نسازد و بال‌ها و پرهای ابریشمین او را به ضعف و کرختی



#### طرح شماره ۱ -

پیرزنکا در کوه و کتل  
سرگردان می‌گردد و  
جاروئی آتش می‌زند و  
به دنبال فرزندان گم  
گشته‌اش - اهنم و بهمن -  
به هر جایی سر می‌کشد و  
تهدیدکنان فریاد می‌زند:  
کو اهنم کو بهمنم  
دنیا را آتش می‌زنم.

شود و اگر به خشکی بیفتد، خشکسالی در پیش خواهد بود.  
مردم معتقدند که حرف‌های ننه‌پیرزن چنان اثر می‌کند که هوا گرم می‌شود و یخ‌ها از زیر لاق می‌شوند.

نکشاند. چرا که این پرنده مبشر روزهای معتدل بهاری بود و حضورش در آبادی‌ها، خوشگواری هوا را مژده می‌داد.

و آنگاه که نفس دزده و نفس آشکاره بر زمین می‌آمد، صولت سرما شکسته می‌شد و کم‌کم اژدرهای زمستانی می‌فسرد و سده، طلایهٔ نوروز نامدار جشن گرفته می‌شد و نوروز بر لشکر زمستان رأی تاختن می‌کود و نوبهار سبزینه پوش از گرد راه می‌رسید و نفس تازه می‌کرد.

چنین بود که سال را به دو فصل بزرگ تقسیم می‌کردند: فصل گرما و تابستان که مدتش هفت ماه بود و از نوروز شروع می‌شد و به آخر مهر به اتمام می‌رسید و فصل سرما و زمستان که از شبانگاه آبان آغاز و به آخر اسفندماه خاتمه می‌یافت.

در نگهداشت حساب روزان و شبان نیز، سال را به دوازده ماه بخش می‌کردند و بر هر یک نامی زیبا و پسندیده برمی‌گزیدند و جملگی این ماه‌ها، بهره‌ای از جشن و سرور داشتند. نه تنها هم‌راه بلکه هر روزی از سی‌روز ماه به نامی خاص متضمن گرامی‌داشت سنت‌های نیکو بود. «بهمن» - یازدهمین ماه سال شمسی از یمن نگرش کریمانه «وهومن» - امشامیند صدرنشین درگاه اهورامزدا - ایام شادی و خیر و برکت محسوب می‌گشت. اندیشهٔ نیک به‌دینان مزدپرست، به قوت «بهمن» - یا فرشتهٔ ضامن‌منش نیک - به چاره اندیشی در برابر عذاب سرما می‌پرداخت و به هنگام «سده» آتش را پاس می‌داشت و آتشکده‌ها را مأمون خسته‌جانان می‌ساخت. هرچند در قلمرو اسطوره به‌خیالپروری پیشینیان، کشف و پیدائی آتش به هوشنگ پیشدادی نسبت داده می‌شد، اما آنان لختی پای در رکاب اندیشه می‌کشیدند و سنگ‌های آتش‌زنه را به مهارت در اختیار می‌گرفتند و لهیب گرانقدر آتش را از فسردن باز می‌داشتند. و آن گاه که گام در گذرگاه ظلمت و جهل می‌نهادند، از

۲. در افسانه‌های آذری آمده است که مردم در اواخر زمستان همواره چشم‌انتظار آمدن پرندهٔ مهاجر بودند که هر سال رسیدن بهار را بشارت می‌داد. سالی انتظارشان طولانی‌شد. پسر صیاد به دنبال او رفت و اما در برف گرفتار شد و زیر بهمن افتاد. پسر صیاد با تلاش زیاد پرندهٔ مهاجر را که از زور سرما بی‌حس شده و از پرواز مانده بود پیدا کرد و در آغوش فشرد و از شبانگاه تا سپیده‌دم در کوهستان آواره گشت و برای دفع سرما و مقاومت در برابر آن سنگی بزرگ بر دوش گرفت و از سر بلندی کوه صعود کرد و دوباره سنگ را به ته دره غلطانند تا سپیده زد و کاروانیان او را باز یافتند. ضمناً بهمن (به‌طوری که می‌دانیم) برقی را می‌گویند که به واسطهٔ تراکم و ازدیاد از بالای کوه‌ها سرازیر شده به طرف دشت می‌رود.

۳. عوام باور دارند که وقتی هوا در آخر زمستان رو به گرمی گذاشت، نفس دزده و نفس آشکار بر زمین می‌آید. یخ‌ها ذوب می‌شود و کم‌کم زمین آمادهٔ پرورش گیاهان می‌گردد.

«وهومنه» یا فرشته «بهمنش» مدد می گرفتند. تو گوئی خضری رهبر راهشان بود و گیرنده دستشان تا از معبر ناآگاهی و ناآشنائی بگذرند و به چشمه آب گوارای حیات هدایت شوند.

بدین سان دفتر خاطراتشان را به پیگرنگاری «وهمن» - نگهبان ستوران - مزین کردند و آرام آرام همزادش خضر سبزینه پوش را جایگزین او نمودند و حمایت از ستوران و علفزارها و آبها را به خضر سپردند و چشم انتظار او نشستند تا در میانه چله بزرگ و چله کوچک، سوار بر اسب تیز تک از راه در رسد و آذوقه زمستانشان را برکت دهد. ننه پیرزن هم از پیامبر خدا مدد می خواست که نزد پروردگار شفاعت کند تا اشتران بازمانده از پویش و کوشش پیرزن، جان سخت سازند و تسلیم سرما نشوند و به زادو ولد پردازند؟

هرچه بود - افسانه، افسانه زیبای مقاومت انسان در برابر طبیعت بود که به چیرگی در قالب کلام نغز و ترانه های دلنشین حضور سرما و شروع فصل زمستان را آگاهی می داد و از فرشته صاحب نام موکل بر ماه یازدهم سال یعنی «بهمن» سخن می راند که امشاسپند داد بود و آشتی و تعلیم دهنده گفتار نیک و بازدارنده انسان از ژاژخائی و هرزه سرائی.

«بهمن» از مهین امشاسپندان اهورائی است. نام این فرشته در اوستا «وهومنه» (= Vohumana) در پهلوی وهومن و در فارسی وهمن یا بهمن گفته شده و مفهوم آن، «بهمنش» و نیک نهاد است. مزدا اهورا در گائها - سرود مینوی و خشور زرتشت - پدر بهمن یا منش نیک خوانده شده است. آن چنان که در اوستا دوزخ (= دوش = بد + اخو = جهان ← دوشخو = جهان بد = دوزخ) خانه دروغ نامیده شده، بهشت هم خانه بهمن تلقی گردیده و پاداش نیکوکاران به سرای بهمن (= بهشت) انجام می گیرد و پادافره بدکاران به دوزخ حواله داده می شود.

«بهمن» در جهان مینوی، مظهر اندیشه نیک و خرد و دانائی اهورامزدا است.

۴. سنگسری ها. پنج یا شش روز چله کوچک زمستان را که معمولا بسیار سرد است، «چله پیرزن» (= پیرشکنینی چله = Pir Shakeyni chalah) می گویند و حکایت می کنند که پیرزنی چند شتر داشت و با استفاده از آنها امرار معاش می کرد. يك سال هوا سرد شد و شترهای او بر اثر گرمی هوا مایل به اختلاط نشدند و بیم آن می رفت که پیرزن از کبره شتر محروم شود. بسیار پریشان شد و شیوه کنان شکایت نزد پیغمبر برد. پیغمبر رثوف به هوا فرمان داد سرد و طوفانی شود تا از پیرزن رفع نگرانی گردد. هوا سرد شد و شترهای ماده و نر درهم آمیختند و زادو ولد کردند و آرزوی پیرزن برآورده شد. این افسانه در اکثر نقاط ایران شنیده می شود.

انسان را از عقل و تدبیر بهره می‌بخشد و باعث قُرب او به پروردگار می‌گردد. او همان فرشته‌ای است که اشوزرتشت - و خشور ایران باستان را - به پیشگاه جلال اهورائی رهنمائی نمود. نخستین بار که وحی و الهام بر زرتشت نازل شد، بدین گونه بود که روزی در ساحل رود دای‌تیا (= Daytia)، ناگهان شیعی که بلندی قامت او نه برابر انسان معمولی بود در برابر زرتشت نمودار گردید و با او به گفت‌وگو پرداخت. او «وهومن» یا بهمن - مظهر عقل اول - بود. بهمن از اشوزرتشت پرسید:

ای سپیتمان زرتشت،

آمال و آرزوی تو چیست

و از برای چه می‌کوشی؟

زرتشت پاسخ داد:

یگانه آرزوی من

بخشش راستی و درستی است،

کوشش و کار برای من راستی و درستی است،

آرزویی که من دارم انتشار راستی و درستی است.<sup>۵</sup>

آن‌گاه بهمن به زرتشت پیغام داد که جامهٔ عاریتی کالبد را از جان دور سازد و روان را پاک و منزّه فرماید و سپس صعود کرده در پیشگاه اهورامزدا حاضر گردد. زرتشت چنان کرد و اهورامزدا بر او نظر نمود.

بهمن در جهان خاکی، حافظ و ناظر ستوران و چارپایان سودمند شمرده شده و به نیکخواهی و دلسوزی برای انسان و حیوان شهره گشته است. بهمن بی‌دریغ از انسان حمایت می‌کند. اندیشهٔ او را صیقل می‌دهد، سفارش به نیکویی و داد و آشتی می‌نماید و از رنجور ساختن چهارپایان دورباش می‌دهد:

کینه و رزم کام<sup>۶</sup>

مباشید.

نیکخواه و بهمنش باشید

بدی مکنید و پیرامون بدکاران مگردید.

دانش اندوزید و خردمندی پیشه‌کنید.

فرهنگ گسترید و دژمنشی<sup>۷</sup>

بر اندازید.

۵. دینکرد، باب ۱۰۱، به نقل دینشاه.

۶. جنگجو و ستیزه‌طلب.

۷. بد اندیشی.

با دشمنان به داد کوشید.  
با دوستان نیکی ورزید.  
چهارپایان سودمند را خوب نگاهداری کنید.  
و کار ایدمانشان<sup>۸</sup> مفرمائید.

از ورای آن چه بندش و دیگر مجموعه‌های مشابه در مورد تکوین و فرجام جهان نقل می‌کند، همواره صف‌آرایی و رژه سیاه اهریمنان را به رأی العین می‌بینیم. هنگامی که اورمزد، «وهومن» (= بهمن = نیک‌منش) را آفرید، اهریمن بدسگال، رقیب بهمن یعنی «الک‌منه» (= Aka-Mana = بد نهاد) آن ابردیو آفت‌رسان را به وجود آورد. هرچند همواره بهمن در آوردگاه و در مصاف با الک‌منه غالب و پیروز بوده است. خروس سپید که نزد زرتشتیان ارج بسیار دارد، پرنده و بژه امشاسپند بهمن است که با بانگ‌سحر گاهی خویش دیو ظلمت را می‌رانند. گل یاسمن سپید نیز از آن امشاسپند است زیرا سپیدی نمودار پاک‌ی و سادگی و نیکی است. نگاهیانی دومین روز از ماه نیز با بهمن است و بهمن روز از بهمن‌ماه یعنی بهمنجنه (= Bahmanganeh) یکی از روزهای شادمانی و از جشن‌های بزرگ محسوب می‌گشته و حتی بعد از استیلای بیابان‌گردان عرب نیز، مانند فروردینگان و مهرگان و... گرامی داشته شده است. در زین‌الخبار گردیزی در وصف بهمنجنه چنین آمده است:

«... این روز بهمنجنه باشد و رسم عجمیان چنانست که اندرین روز دیگری بیزند و از همه نبات‌ها و دانکوها و تخم‌ها و گوشت‌های هر حیوانی [حلال گوشت] اندرو کنند و آن را دیگ بهمنجنه خوانند و بپزند و به هر جای بفروشند و اندرین (روز) بهمن سرخ با شیر تازه بخورند و آن را مبارک دارند و چنین گویند که حفظ را سود دارد و چشم بد باز دارد.»

افزون بر بهمنجنه، یکی از استوارترین و عزیزترین جشن‌های آریائی یعنی «سده» نیز قرن‌هاست به‌هنگام بهمن‌ماه برپا می‌گردد. به یمن قدوم بهمن - مظهر اندیشمندی- انسان به آتش دست می‌یابد و اجاقگاه‌ها را می‌پاید و پلشتی را دور می‌سازد. تقارن آتش با بهمن از این لحاظ است که آتش فقط آخشیح ساده زمینی نیست بلکه جز چهر بیرونی و مادی، چهر درونی و مینوی هم دارد، در گاتاها از آتش دل و آتش مینوی، سخن بسیار رفته است که در آنها به احساس و عاطفه و اندیشه‌های روشن و گرم و سازنده برخاسته از دل اشاره می‌شود.

آن‌زمان که انسان به آتش دست یافت و آن را در اختیار گرفت روز بزرگی بود. روز فتح و ظفر بر تیرگی و ظلمت. روز غلبه بر دیو ستمگر سرما. روزی که تاریکی و

۸. ایدمان = بی اندازه = بیرون از اندازه توانائی (۱ = بی، بیرون - پدمان = اندازه، توانائی).



سرما گریختند و فروغ و گرمی و روشنائی حاصل گشت. با دست یابی بر آتش انسان از مغاره و حشمت بیرون آمد. آتش را وسیله خیرگزاری و پیغام رسانی قرارداد - کوره های آهنگری براه افتاد و ابزارها ساخته شد. کوره ها از برکت آتش، آهن تفته را خمیر کرد و انسان بهر شکلی که خواست و اراده کرد، آهن را در ید خویش گرفت. شادمان گشتند و جشن و سرور را در کنار اجاق ها برپا کردند. قضاوت را به آتش سپردند و اجاق خاندان را عزیز داشتند. کاروانیان که عزم رحیل داشتند خاکستری از اجاق هایشان را بر جای نهادند یعنی که زندگی را از آن جا برچیده اند و آنگاه که بار از پشت اشتران بر گرفتند، نخست آتش افروختند و تن را گرم و جان را سبک ساختند. بهدینان نیک آیین نیز همواره در بزرگداشت آتش می کوشیدند و آن را از لوازم ضروری حیات می شمردند و پرتوی از نور لایزال خداوندی و هبه و بخشش یزدانی می خواندند و سوگندان گران را به آتش می سپردند. در عالم اسطوره، افسانه زیبای پیدایش آتش را به هوشنگ پیشدادی نسبت می دادند که روزی این امیر پیشدادی به همراه نزدیکان خود از کوهستانی می گذشت ماری در کوه می بیند که:

دو چشم از بوسو چو دو چشمه خون  
ز دود دهانش جهان تیره گون

به عزم کشتن مار سنگی به طرف او پرتاب می کند سنگ به سنگ آتش زنه می



طرح شماره ۲- هوشنگ به عزم کشتن مار سنگی به طرف او پرتاب کرد. سنگ به سنگ آتش زنه خورد و از برخورد آنها اخگری جهید.



می‌خورد و از برخورد آن‌ها آتشی می‌جهد. (طرح شماره ۲) حیرت به هوشنگ و همراهان که تا آن‌روز نور و روشنایی آتش را به آن زیبایی ندیده بودند دست داد. از این روی آن روز را جشن ساختند و آتش را پرتوی از نور خدا دانستند و در برابرش به سجده افتادند و جشن سده از همان اوقات برپا گردید و هر سال در دهم بهمن که بهروایتی صدروز از آغاز زمستان و فصل بزرگ سرما می‌گذشت، گرمای داشت آتش در نظر آورده می‌شد. هرچند شاید سنک عقل هوشنگی (دانائی) بود که بر سر جهل ماریفت می‌خورد و انسان آگاه می‌گشت و آتش را که وسیلهٔ ارزنده حیات بود از سردن برکنار می‌ساخت. در هر صورت قدر و اعتبار آتش چنان در نظر آورده شد که رسم زیبای گرمی داشت آتش که مسلماً از آن شبانان و قریه‌نشینان زحمتکش و ساده‌دل بود موجب تفاخر دربارهای سلاطین گشت و همانند بسیاری از جشن‌ها در اختیار آنان قرار گرفت. اما آتشی که به کار زندگی می‌آمد به‌هنگام سدهٔ چوپانی عزیز داشته شد و از یاد پاک‌اندیشان به‌دور نماند. از قرن‌ها پیش پنجاه روز به‌نوروزمانده، جشن سده - طلایهٔ نوروز و نوبهار - برپا می‌گردد. و به یمن دست‌یابی به آتش، بهدینان خرمنی از خار گرد می‌آورند و بر هم می‌نهند و با آتشی که از آتشکده می‌آورند آن‌را می‌افروزند و سرود هرمز را در سرزمین نور زمزمه می‌کنند. از سوی دیگر غلبهٔ آتش و گرما را نیز باید در نظر آورد که بر سرمای بهمن‌ماه چیره می‌گردد و گرما بخش اجاق‌ها می‌شود و انسان را در برابر مشقت سرما استوار می‌نماید. منوچهری دامغانی در این باره می‌گوید:

نوروز پیش از آنکه سراپرده زده‌در  
 با لبستان باغ و عروسان مرغزار  
 این جشن فروخ‌سده را چون طلا بکان  
 از پیش خویشتن بفرستاد گاه‌کار  
 گفتا: برو به نزد زمستان به ناختن  
 صحرا همی‌نورد و بیابان همی‌گذار  
 در نظر آوریم که در کیهان‌شناسی انسان عامی نیز، بهمن، ماه سرما و ایام استواری  
 چلهٔ کوچک به‌شمار می‌رود و انسان باید به لطایف‌الحیل در برابر سرمای استخوان‌سوز  
 زمستانی مقاومت نماید. چله بزرگ زمستانی قرین دهم بهمن‌ماه عمر بیابان می‌برد و چله  
 کوچک آغاز می‌گردد و «چار چار»<sup>۱۰</sup> یعنی روزهای سخت زمستانی نیز در بهمن‌ماه است که  
 سرما به آخرین حد شدت خود می‌رسد و «اهمن» و «بهمن» یا هشت‌روز آخر چلهٔ کوچک  
 نیز (به‌روایتی از جمله در نزد سنگسری‌ها = عشا بر شهرک‌نشین سنگسر) در اواخر بهمن  
 ماه زندگی را بر مردم سخت می‌گیرند و قدر آتش را افزونتر می‌سازند که وسیلهٔ مقاومت  
 مردم در برابر سرما است.

۹. ناگاه از میان دوسنگ اخگری جهید

آمد پدید، آتش یزدان در این دیار

۱۰. چار چار = char char = چهار روز آخر چله بزرگ و چهار روز اول چلهٔ کوچک.

سنگسری‌ها عقیده دارند که بین دو چله بزرگ و کوچک زمستان رقابت شدیدی وجود دارد و چله بزرگ (= مس چله = Mas challah) وقتی می‌بیند به آخرین روز-های خود رسیده است سعی می‌کند با سرمای زیاد تلافی مافات را نموده بر رقیب خود فائق آید. چله کوچک (= کس چله وو = Cas challahvo) نیز در مقابل عکس العمل شدید نشان می‌دهد و برای پیروزی خود سرما را به حد اعلی می‌رساند. در حقیقت سرمای «چارچار» نتیجه درگیری این دو چله است.

هشت روز آخر چله کوچک زمستان را سنگسری‌ها «اهمن وهمن» (Ahman - Vahman) می‌گویند که امروز اول آن «اهمن» است و امروز دیگر وهمن. سنگسری‌ها این دو را برادر هم می‌دانند که یکی یعنی اهمن چند صباحی از دیگری یعنی وهمن بزرگتر است. روزی اهمن به وهمن می‌گوید:

زمستان در شرف سپری شدن است و چون دیر جنجیده‌ام، نمی‌توانم سرما را به نهایت درجه شدت برسانم. وهمن در جواب می‌گوید: من این وظیفه‌ها را عهده‌دار خواهم شد و خواهم کوشید تا به قدری هوا را سردکنم که بره‌ها و بزغاله‌ها در دل مادران خود از سرما خشک شوند و تلف گردند. بهر حال سرمای روزهای سخت چله کوچک زمستان زائیده خشم «اهمن» و کینه‌توزی «وهمن» است که تصمیم دارد چهارپایان را معدوم کند. باید دانست که این تنها موردی است که گاهنمای سنگسری با باورهای نیاکان ما اختلاف دارد زیرا با این که «اهمن و وهمن» سنگسری‌ها دشمن چهارپایان سودمند، و قهار و غدار هستند و حتی به بره‌های تودلی ابقاء نمی‌کنند - در خرده اوستا، «بهمن»، نگهبان چهار-پایان سودمند معرفی شده و حتی در جشن بهمنگان (= بهمنجنه) به همین دلیل بهدینان از خوردن گوشت پرهیز می‌کنند.

حال که از قدر و اعتبار «بهمن» امشاسپند خردمند فرهنگ ایران باستان سخن گفتیم، بی‌مناسبت نمی‌دانم از مقام «خضر» نوشنده آب حیات و زنده جاودان سخن بگویم که در نظرم چهره‌ای دیگر از «بهمن» است و بعد از نفوذ اسلام در سرزمین ایران، جایگاه و پایگاهی همانند بهمن می‌یابد و عزیز شمرده می‌شود و رهنمودهایش سخت در دل‌ها می‌نشیند.

در بسیاری از نقاط ایران «خضر» عزیز کرده و صاحب مقام است. به خصوص در افسانه‌های روستائی، خضر چهره محبوب و بشارت دهنده‌ای است. کلمه «خضر» در لغت به معنی سبزی و جای بسیار سبز آمده است. این معانی چندان هم با خصوصاتی که خضر در عقاید عامه مردم ایران دارد بی‌ارتباط نیست. زیرا همه این معانی با زندگی و سرسبزی انس و الفت دارد و «خضرنبی» نیز به روایات و بنا به اعتقادات مردم، آب حیات خورده و جاودانه زنده است. خضر موکل آب‌هاست، برکت خرمن‌هاست. نگهدارنده

رمله‌ها است. صاحب شکارهای کوهستان‌ها است. مشکل‌گشا است. رهنمای گمگشتگان بیابان‌ها است و... چهره‌ای مهربان و محبوب دارد. به ندرت ممکن است خشم و تندى به او نسبت دهند. در برخی از نقاط قدمگاه‌هایی به نام او نامزد است. زنان نازا برای فرزندطلبی به این قدمگاه‌ها می‌روند. مردم باور دارند اگر خضر به خرمنی نظر کند و عصایش را در آن بزند، آن خرمن نظر کرده و پسر برکت می‌شود. در حدود چهارمجال- بختیاری «خضر» را «خدر» (= Kheder) می‌نامند و هنگام درو، گوسفند نر یا «خروسی» را نذر او می‌کنند. در سنگسر و توابع آن معتقدند که اگر شخصی در بیابان راه کم کند و با صدای بلند خضر را بخواند و از او یاری بطلبد، خضر راه را به او نشان خواهد داد. همین‌طور بیماری که با صدای بلند از روی خلوص نیت خضر را بخواند، خضر شفایش خواهد داد.

«خضر» در ادبیات فارسی و به ویژه در ادبیات عرفانی فارسی نیز جای خاصی پیدا کرده است. او «مظهر عقل» و خرد و آگاهی، جاودانگی و راهنمای طریقت است و بارها موضوع تشبیهات و استعارت لطیف عرفانی شاعران قرار گرفته است:

گذار بر ظلماتست خضراهی کوه

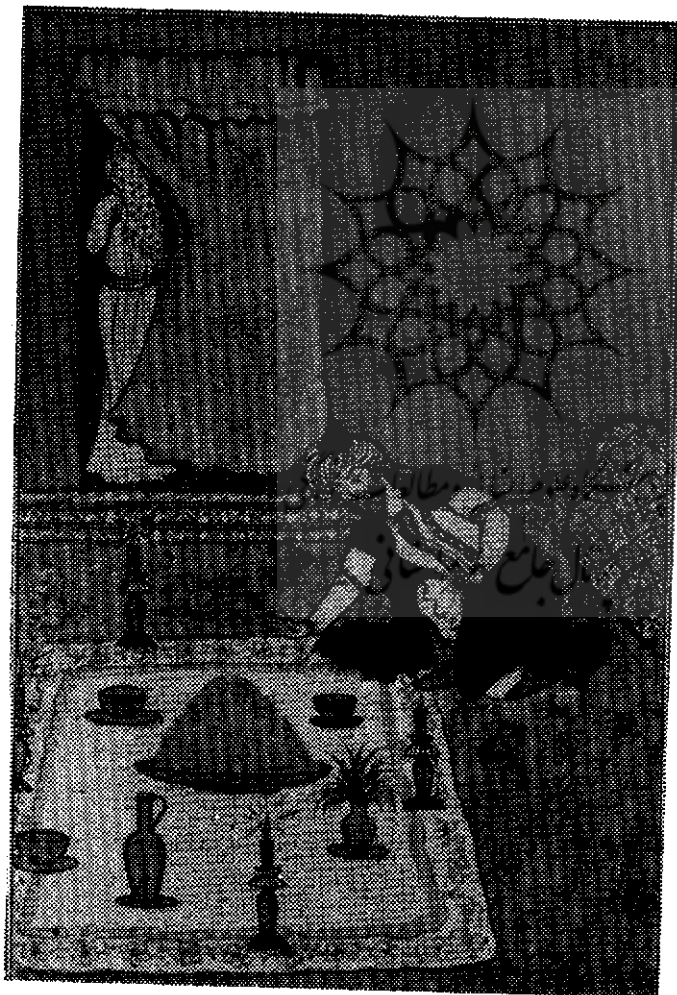
مباد کاتش محرومی آب ما برد «حافظ»

خلاصه آن که خضر میسر آرمانی عامه مردم و نماد آگاهی و حافظ چهاربیابان است. در نظر آوریم که امشاسپند عزیز کرده اهورامزدا - بهمن - نیز مظهر عقل اول و حافظ ستوران سودمند به شمار رفته است.

خضر چهره آشنای آداب و معتقدات زمستانی اکثر نقاط ایران بشمار می‌رود. هرچند در ایام دیگر نیز به حرمت او سفره می‌گسترانند و یادش را گرامی می‌دارند اما زمستان و بخصوص بهمن ماه قلمرو خضر و ایام حضور او است. در بسیاری از نقاط آذربایجان و همدان و... حضرت خضر در شب «خدرنی» - در شب جمعه‌ای که در هشت روزه «چارچار» (= چهار روز آخر چله بزرگ - چهار روز اول چله کوچک یعنی روزهای هفتم تا پانزدهم بهمن‌ماه) قرار دارد در منزل دوستدارانش حضور می‌یابد. در نظر عامه مردم «حضرت خضر پیغمبر» آخرین فرد انسانی خواهد بود که تا قبل از دمیدن صور اسرافیل زنده خواهد ماند، او با حضور خود در نزد خانواده‌ها برکت و بخشش و سلامتی به همراه دارد. همانند اکثر نقاط آذربایجان و همدان و برخی دیگر از مناطق، در اردبیل شب جمعه ایام «چارچار» بسیار محترم شمرده می‌شود. در این شب که شب «خدرنی» نام

۱۱. شیرازی‌ها در شب جمعه آخر سال، سفره حضرت خضر را روبراه می‌کنند. با مراسمی جالب و تقریباً مشابه مراسم «خدرنی» در سایر نقاط ایران. بودن آب و برگ سبز در سفره حضرت خضر، الزامی است.

دارد بیشتر خانواده‌ها «قووت» (= Govt) تهیه می‌کنند. «قووت» عبارتست از آرد گندم برشته و گاهی آرد نخودچی و آرد عدس بوداده هم به آن اضافه می‌کنند. «قووت» را معمولاً با شکر یا کوبیده قند قاطی کرده می‌خورند. گاهی نیز آن را با دوشاب یعنی شیرۀ کشمش مخلوط نموده می‌خورند. اردبیلی‌ها معتقدند که در آن شب، «خدر نیی» به‌همه خانواده‌ها سر می‌زند و «قووت» را تبرک می‌نماید و نشانه این کار هم آن است که جای «قمچی» (= Gamchi) تازیانه‌ای که اسب سواران برای راندن اسب در دست می‌گیرند) آن حضرت بر روی «قووت» می‌ماند. از این رو آن‌ها «قووت» را در اطاق خلوتی یا پشت‌پرده - در سینی بزرگی می‌ریزند و آن را در گوشه‌ای گذاشته و شمعی در کنار آن روشن می‌کنند و می‌خوابند. (طرح شماره ۳) کسی اجازه ورود به آن اطاق را ندارد چرا که در آن شب حضرت خضر مجرمانه خواهد آمد و قووت آن‌ها را تبرک را



### طرح شماره ۳-

شب «خدر نیی» در اطاق خلوتی، سفره‌ای می‌گیرند و بشقابی «قووت» در آن - سفره می‌گذارند و در کنارش شمعی روشن می‌کنند. به نیت این که «حضرت خضر» گذری بر آن خانه داشته باشد و «قووت» را تبرک سازد.

خواهد کرد. فردای آن شب با شادمانی به اطاق مزبور می رفتند تا به حرص و ولع جای تازیانه خضر یا اثر پنجه خضر را بنگرند و از تبرک شدن «قوت» مطمئن شوند و آن را در بشقاب های کوچک بریزند و به در همسایه ها ببرند و تقسیم کنند. اردبیلی ها معتقدند که هر کس در «شب خدرنبی» شب زنده داری کند، حضرت خضر را می بیند و هر حاجتی که بخواهد - حضرت خضر - حاجت او را برآورده می سازد.

بررسی مفهوم «بهمن» و مطالعه معتقدات مربوط به خضر که ظاهر آ چهره ای متشابه و رفتاری متقارن دارند ناگزیرم می سازد به پایگاه چهره های محبوب دیگری در فرهنگ های دیگر اشاره کنم که کم و بیش همپا و همره «بهمن» و «خضر» به حساب می آیند و موکل براموری هستند که فقط از عهده «بهمن» و «خضر» برمی آید. شاید این نوع پیشنهادات راهگشای مطالعات تطبیقی دیگر در قلمرو اسطوره شناسی و فرهنگ عامه باشد.

راقم این سطور در سلسله مقالات پیشین مندرج در چیستا، چندین جای به فرهنگ غنی هموطنان عزیز ارمنی اشاره ها داشته است بخصوص در مورد باورهای آن ها در زمینه آب و جشن آبریزگان و مقام فرشته صاحب نام و بلند آوازه «آب» یعنی آنهاست. در این مقاله قصدم اینست که وجوه مشابهت بهمن و خضر را با «سارکیس» (= Sarkis) مقدس در قلمرو اسطوره های دینی ارمنه بازگو کنم. به ویژه که این جشن در بهمن ماه برپا می گردد.

هموطنان عزیز ارمنی ما جشن سارکیس مقدس را بعد از عید ژانویه و در هفته اول بهمن ماه خورشیدی و در حدود بیست و پنجم ژانویه برگزار می کنند. این جشن در برخی از روستاهای ارمنی نشین وطن ما باشکوه بیشتری اجراء می گردد. از جمله در «چناقچی» (= chanag-chi) روستائی از بخش خرقان شهرستان ساوه که مردمی آرام، زحمتکش و مهربان و مهماندوست در خود می پروراند، شاهد این جشن خواهیم بود.

اهالی این روستا و بطور کلی ارمنه معتقدند که در ایام جشن - سارکیس مقدس - کشنده ازدهای خیره سر، یال و دم اسب سفیدش را پیرایش می دهد و کوتاه می کند و سوار بر اسب تیز تک خود، شب هنگام به خانه ها سر می زند تا چشم براهان خود را منتظر نگذارد و آرزوی آن ها را بر آورد. به همین جهت در روز جشن، مردم آبادی «چناقچی» به پیروی از «سارکیس مقدس»، موی بلند یال و دم اسب و استر خود را کوتاه می نمایند. در شب جشن، دختران نان شور می خورند و آب نمی نوشند و می خوابند تا شب خواب ببینند که همسران آینده شان قدحی آب بردست دارند و به آن ها تعارف می کنند.

مردم «چناقچی» در ایام جشن با آرد گندم برشته و شیره خمیری درست می کنند و به آن «پوخیند» (= poxind) می گویند. مقداری از آن را می خورند و قدری هم در

بشقاب بر روی کندوی غسل و تاپوی گندم وجو می گذارند. طرز تهیه «پوخیند» به این ترتیب است: اول گندم - جو - نخود - نخودفرنگی - تخمه کدو - تخمه خربزه - تخمه هندوانه - ذرت و تخم پنبه را می ساینند تا به صورت آرد درآید. بعد آن را با شیره انگور مخلوط می کنند و در يك كاسه می ریزند و كاسه را روی طاچه ای در انبار گندم و آرد می گذارند و كنارش دسته ای علف سبز قرار می دهند. ارامنه عقیده دارند که دمدمای صبح، سارکیس مقدس با اسب سفید و بالدار خود به انبار خانه کسانی می رود که در سال گذشته به مردم نیکی کرده است و هیچ آزاری به کسی نرسانده است. اسب سارکیس مقدس پای خود را روی علف سبز می گذارد. ارامنه، سینه دم - بعد از حضور سارکیس مقدس - به انبار قله سر می زنند تا جای نعل اسب او را بنگرند. آمدن «سارکیس» باعث برکت غله و سلامتی چهارپایان می گردد. در نظر بگیریم که بهمن ضامن چهارپایان سودمند بود و خضر سبزینه پوش، مرغزارها و چمن ها را به سرسبزی می نشاند و از حیوانات حمایت می کرد. «بهمن»، ابردیو پلید یعنی «الکمنه» را نابود می ساخت و سارکیس مقدس ازدهای جانسکار را. و خضر قحطی و خشک - مالی را بر طرف می کرد. «بهمن» به صورت عقل و دانائی در ذهن مردم استوار می گشت تا قوت زمستانی برگیرند و به فکر سرمای جان گزا باشند. خضر و سارکیس نیز «قوت» و «پوخیند» را برکت می دادند تا به هنگام زمستان سخت آذوقه روزان مشقت بار مردم باشند. غور و تسدیق در این مشابیه ها شاید یکسانی و قرینگی فرهنگ های انسانی را بنماید. افزون بر آن چه که درباره وقوع جشن سارکیس مقدس در بهمن ماه گفتم باید اضافه کنم که ارامنه نوعی جشن آتش و گرمی داشت روشنائی ها نیز در بهمن ماه بر پا می کنند که قابل توجه است و با آن چه که درباره «سده» گفته شده است مشابیه می باید. ارامنه جشنی دارند که به «جشن درندز» (= Derendez) معروف است. موعده این جشن، روز چهاردهم فوریه هر سال مسیحی و مطابق با بیست و پنجم بهمن ماه خورشیدی است. در این روز ارامنه به کلیسا می روند و همراه خودشان مقداری بوته می برند و در حیاط کلیسا آتش می زنند. برخی چراغ کوچکی یا شمعی به کلیسا می آورند تا آن را با آتش «درندز» روشن کنند و به خانه های خود ببرند تا نور و روشنی و خیر و برکت را به خانه خویش برده باشند.

در این روز در روستاهای ارمنی نشین ایران به خصوص در قریه چناقچی سفلی که درباره جشن سارکیس مقدس در آن روستا گفتگو شد، مردان با هم قرار می گذارند تا به صبحرا بروند و بوته و هیزم جمع کنند و به هنگام جشن بسوزانند. در موقع سوختن بوته ها، باد به هر سمتی که بهوزد و دود را به آن طرف ببرد، مردم تقال می زنند و می گویند که آن سال، کشت و ذرع در زمین های آن سمت آبادی محصول بیشتر و بهتری خواهد داد. هر يك از حاضران يك بوته نیم سوخته را برمی دارند و به سرعت به طرف



خانه‌هایشان می‌دوند. به زعم آنان هر کس بتواند بوته را روشن به‌خانه‌اش برساند، آن سال در کارهایش موفق می‌گردد.

خاکستر آتش «درندز» را در آغل‌ها می‌ریزند تا برکت و زایش برای دام‌ها پیش آید. ارامنه فریدن، تکه‌هایی از این بوته‌ها را به‌قصد برکت، روی تاپوی آرد و کوزه‌های روغن و پنیریشان می‌گذارند. و دعا و سرود می‌خوانند.

شاید جشن «درندز» نیز جشن مردمی و نشانه‌ای از دست‌یابی به آتش و ارج و حرمت به این عنصر زندگی‌ساز باشد. تعاون و همکاری ارامنه را بنگریم که متفقاً به گردآوری بوته‌ها می‌پردازند - آتش را عزیز می‌دارند و روشنایی را می‌ستایند و به سرودهای مقدس از آتش یاد می‌کنند. همانند بهدینان که به روز «سده»، همگان در دشت و صحرا گردآمده و تلتی بزرگ از خار و خس و خاشاک و هیزم فراهم آورده و با فرارسیدن تاریکی شب می‌افروختند و شادی و پایکوبی می‌کردند و سرود ویژه آتش را ترنم می‌نمودند و معتقد بودند که این جلوه‌گاه و فروغ اهورائی، بازمانده‌های سرما را از کار خواهد انداخت و یکی دو ماه باقیمانده از زمستان قابل تحمل خواهد گشت:

این یلک دومه سپاه طرب را مدد کنیم  
تا بگذرد ز صحرا فوج سپاه ذی

«عثمان محتاری - شاعر سده ششم هجری»

همواره شرارهٔ محبت در این سرزمین اهورائی  
فروزنده باد.

### ادای دین:

همانند مقالات پیشین راقم این سطور - مندرج در مجلهٔ چیستا - در تحریر مقالهٔ حاضر نیز بانوی هنرمند سرکار خانم «بهین افشان پور» مرا هم‌رحمی کرده و مقاله را به طرح‌های زیبا آراسته‌اند. قلمش همواره در پویش و اثرش مدام برقرار باشد.

- این مقاله را به روان شاعر نیک‌منش و صوفی صاف‌دل - «بهمن دانشور» - تقدیم می‌دارم. انسانی که از خلال نوشته‌های منتشر نشده‌اش، برای من راهنمای طریقت گردید و مدد دهندهٔ قلمم.

خداوند او را در سرای بهمن (= بهشت) به‌پاداش ایزدی برساند.

### کتابنامه:

- سیر تمدن. تألیف رالف لیتتون. ترجمهٔ پرویز مرزبان، (ناشر: کتابفروشی دانش، تهران، چاپ دوم، ۱۳۵۸).

- برهان قاطع. تألیف محمدحسین ابن‌خلف تبریزی متخلص به برهان. به اهتمام دکتر محمدمعین. چاپ علمی.
- فرهنگ ایران باستان. بخش نخست. نگارش ابراهیم پورداود، (از انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، آذرماه ۱۳۵۶).
- فرهنگ پهلوی. تألیف دکتر بهرام فره‌وشی، (از انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، تهران، آذرماه ۱۳۵۲).
- زندگی و مهاجرت نژاد آریا - براساس روایات ایرانی - گزارش فریدون جنیدی، (ناشر: انتشارات بلخ [از انتشارات بنیاد نیشابور]، چاپ نخست، تهران ۱۳۵۸).
- خضر پیغمبر. گره آورنده: مراد اورنگ، (ناشر؟)، تهران ربیع‌الثانی ۱۴۰۰ هجری قمری).
- دین‌پایه زرتشتی. نوشته دکتر حسین وحیدی با همکاری رشید شهردان، (انتشارات اشاء، چاپ اول، مهرماه ۱۳۵۹).
- اردبیل در گذرگاه تاریخ. تألیف بابا صفری، (ناشر؟)، ج ۲، آبان‌ماه ۱۳۵۳).
- جشن‌ها و آداب و معتقدات زمستان. گردآورنده و مؤلف: سیدابوالقاسم انجوی، (ناشر: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، جلد دوم - استان‌های آذربایجان و همدان - چاپ اول، ۱۳۵۴).
- اعیاد کلیسای ارمنی. نوشته اسقف اعظم آرداک مانوکیان. ترجمه هرایرخلاتیان، چاپ وحید، ۱۳۵۲.
- گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان. تحقیق و نوشته هاشم رضی، (ناشر: سازمان انتشارات فروهر، بهمن‌ماه ۱۳۵۸).
- ادبیات شفاهی مردم آذربایجان. ترجمه و اقتباس ج. روشن، (ناشر: انتشارات دنیا، فروردین ۱۳۵۸).
- یشت‌ها. گزارش ابراهیم پورداود. به کوشش دکتر بهرام فره‌وشی، (از انتشارات دانشگاه تهران، ج ۱، چاپ سوم، ۱۳۵۶).
- تقویم چوپانی و نجوم کوهستانی در لاله‌زار کرمان، نوشته همایون صنعتی. مندرج در مجله آینده. سال ششم، شماره‌های ۹-۱۲، آذر و اسفند ۱۳۵۹ شمسی.
- مجله بررسی‌های تاریخی ارتش. شماره ۵، سال سوم.
- کتاب جمعه، سال اول، شماره ۱۲، ۳ آبان‌ماه ۱۳۵۸.
- مجله تماشا، سال دوم، شماره ۹۶، ۵ بهمن‌ماه ۱۳۵۱.
- مجله هوخ، سال بیست و دوم، شماره ۱۲، اسفندماه ۱۳۵۰.
- مجله کاروش، شماره ۹، بهمن ۱۳۴۱.
- مجله سخن، دوره نهم، شماره ۱۰، بهمن ۱۳۳۷.
- روزنامه کیهان، پنج‌شنبه ۱۶ بهمن‌ماه (شماره ۹۷۸۱).